

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

ادامه اشکالات کلام مرحوم اصفهانی

اشکال سومي که بر فرمایش مرحوم محقق اصفهانی **اعلي الله مقامه الشریف** وارد است، این است که اگر بخواهیم حسن عدل یا قبح ظلم را از قضایای مشهوره بدانیم، باید همیشه مسئله قبح ظلم یا حسن عدل با یکی از عناوین حفظاً للنوع و إبقاءً للنظام ملازمت داشته باشد، در حالی که ما می‌بینیم عقل، قبح ظلم را درک می‌کند و می‌پذیرد با قطع نظر از این که ظلم مخل به نظام باشد؛ در موردی که شخصی نسبت به دیگری ظلمی را انجام دهد بطوری که هیچ اخلاقی در نظام اجتماعی بشر ایجاد نکند، مثلاً اگر برادری به برادر خود ظلم کند، این ظلم از نظر عقل قبیح است هرچند که اصلاً اخلاقی به نظام موجود در خانواده هم ایجاد نکند؛ و حال آن که اگر فرمایش مرحوم اصفهانی صحیح باشد، باید بگوئیم ظلم در مواردی قبیح است که مستلزم اخلاقی به نظام باشد.

از همین جا **اشکال چهارم** بوجود می‌آید که خود مرحوم محقق اصفهانی در خاتمه کلامشان فرموده‌اند: این که ما می‌گوئیم حسن عدل و قبح ظلم ذاتی است، برای این است که خود اینها به عنوان خودشان محکوم به حسن و قبح هستند؛ لازم نیست که در تحت عنوان دیگری اندراج پیدا کنند؛ در حالی که اگر بخواهد از قضایای مشهوره باشد، باید بگوئیم: «**الظلم إذا كان مخلًا بالنظام فهو قبیح**»، یعنی ظلم باید تحت عنوان «مخل به نظام» درآید تا قبیح باشد؛ و این با فرمایش خودشان منافات دارد. اینهم اشکال دیگری است که افزوده می‌شود.

اشکال پنجم این است که بر فرض بگوئیم حسن عدل و قبح ظلم از قضایای مشهوری است که عقلاً بر آن تطابق دارند، اما بالاخره عقلاً هم به یک ملاکی ظلم را قبیح می‌دانند، چنین نیست که گفته شود عقلاً، ارتجلاً بر این قاعده بین ابناء بشر توافق کرده‌اند. تطابق و توافق عقلاً بر این قاعده حتماً باید یک منشأ داشته باشد. منشأ آن، یا این است که به یک قضیه مشهوره عقلایی دیگر برگردد که باز نقل کلام می‌کنیم در آن قضیه عقلایی؛ بنابراین، بالاخره باید به اینجا برسد که عقل آن را درک کند، و باید به یک امر واقعی برسد. ملاک احکام عقلاً، گاهی به ملاک احساسات است؛ گاهی به ملاک عادات است؛ و گاهی به ملاک‌های دیگر است؛ اما در آنجایی که عقلاً بما هم عقلاً حکم می‌کنند، حکم آنها باید به یک قضیه عقلیه و مدرک عقلی برگردد؛ که آن حکم عقلی منشأ حکم عقلاست. از اشکالاتی که بر مرحوم اصفهانی ذکر شد، روشن می‌شود که ما نمی‌توانیم بگوئیم قضیه قبح ظلم و حسن عدل از قضایای مشهوره است، بلکه حسن عدل و قبح ظلم را عقل درک می‌کند هرچند که اجتماعی نباشد و اخلاقی به نظامی وجود نداشته باشد.

کلام و اشکال مرحوم شهید صدر

مرحوم شهید صدر (رضوان الله علیه) مطلبی دارند که به عنوان اشکال دیگری بر بیان مرحوم محقق اصفهانی وارد است. از آنجا که بیان ایشان یک مسیر جدید و یک آثار جدیدی، هم در اصول و هم در فقه دارد، آن را عرض می‌کنیم. از مرحوم صدر سه تقریر در مباحث اصولی چاپ شده است؛ آخرین تقریراتی که از ایشان چاپ شده و از همه روان‌تر و روشن‌تر است، تقریر آقای شیخ حسن عبدالساتر به نام **بحوث فی علم الاصول** است که تاکنون 11 جلد آن چاپ شده است.

در صفحه 44 از جلد هشتم، ایشان در رد مرحوم اصفهانی می‌فرمایند: شما حجیت قطع را تحت کبرای کلی قاعده قبح ظلم بردید؛ - اولین حرف مرحوم اصفهانی این بود که عقل نسبت به قطع، حکم مستقلاً جدای از احکام دیگر ندارد؛ عقل می‌گوید من می‌فهمم که اگر عبد معصیت مولا را کرد، استحقاق عقاب دارد؛ و اگر در جائی معصیت محقق شد، استحقاق عقاب از باب قاعده قبح ظلم که معصیت ظلم بر مولا است، وجود دارد - درحالی که ما نمی‌توانیم حجیت قطع را به مسئله قاعده قبح ظلم مرتبط کنیم؛ زیرا، ظلم در موردی است که حق ذی‌حقی سلب شود؛ اگر انسان حق هر کسی از حقوق ضعیف تا بزرگ را سلب کند، عنوان ظلم را دارد. بحث این است که این حق در کجا محقق است؟ می‌فرمایند: این حق در مواردی است که یک مولویت و حق الطاعه‌ای وجود داشته باشد؛ بگوئیم شارع متعال چون مولویت دارد و یکی از حقوقی که بر ما دارد، حق الطاعه است، اگر امر و نهی او را مخالفت کردیم، با مولویت شارع مخالفت کرده و حق او را تضییع کرده‌ایم.

ایشان می‌فرمایند: اگر عبادی به تکلیفی - مثل وجوب نماز جمعه - قطع پیدا کرد، شمای اصفهانی این را از صغریات قاعده قبح ظلم قرار می‌دهید؛ آیا با قاعده قبح ظلم می‌خواهید مولویت مولا را اثبات کنید؟ این که دور می‌شود؛ ما نمی‌توانیم با قاعده قبح ظلم مولویت مولا را اثبات کنیم؛ باید قبل از آن که بحثی از ظلم به میان آید، بگوئیم مولویت مولا ثابت است.

چنین نیست که بگوئیم چون ظلم قبیح است، پس خداوند مولای ماست! قاعده قبح ظلم متوقف است بر این که قبلاً مولویت مولا و حق الطاعه ثابت باشد، و اگر بخواهیم مولویت را با قاعده قبح ظلم اثبات کنیم، دور لازم می‌آید. پس، از راه دیگری باید مولویت مولا اثبات شود، و در این صورت، چه نیازی به قاعده قبح ظلم داریم؟ عقل قطع به تکلیفی از مولا پیدا کرده، و از دیگر سو، مولا نیز حق مولویت و حق الطاعه‌ای دارد، این صغری و کبری که به هم ضمیمه شود، لزوم و حجیت قطع را برای ما می‌آورد؛ و دیگر نیازی نیست که مسئله حجیت قطع داخل در کبرای قبح ظلم و در قضایای مشهوره قرار گیرد تا آن اشکالات عدیده پیش آید.

عقل می‌گوید اگر مولا تکلیفی را خواست و عبد تبعیت نکرد، استحقاق عقاب دارد. حجیت به معنای منجزیت (به معنای استحقاق عقاب)، به مجرد مولویت مولا و حق الطاعه ثابت می‌شود. از این نظریه مرحوم شهید صدر به مسلک حق الطاعه تعبیر می‌شود؛ البته جذور و ریشه‌های این نظریه را می‌توان در بعضی از تعبیرات خود **کفایه** یا تعبیرات بعضی از بزرگان دیگر پیدا کرد، اما به این صورت در کلمات ایشان آمده و با این بیان، اثبات می‌کنند که ما نیازی به قاعده قبح ظلم - که بگوئیم از مشهورات است یا از مدرکات عقلیه - نداریم. ما هستیم و مولویت مولا، ما هستیم و حق الطاعه. سپس، می‌فرمایند: باید دید که دایره مولویت مولا و حق الطاعه چه اندازه است؟ طبق نظریه مشهور اصولیین، آن طوری که در **رسائل و کفایه** و... خوانده‌اید، قاعده‌ای داریم به نام قاعده قبح عقاب بلا بیان؛ در باب برائت می‌گوئید دلیل عقلی برائت، قاعده قبح عقاب بلا بیان است.

معنای این قاعده آن است که اگر مولا بخواهد برای تکلیفی که عبد انجام نداده، او را عقاب کند، در حالی که قبلاً بیانی را درمورد آن نرسانده باشد، این قبیح است. کلمه «بلا بیان» که موضوع این قاعده است، یعنی بلا بیان قطعی یا بیانی که در حکم قطع است مثل ظنون معتبره؛ اگر از طرف شارع بیان قطعی یا بیان معتبره نباشد و بخواهد که عبد را عقاب کند، گفته می‌شود که این عقاب، عقاب قبیحی است.

مرحوم صدر می‌فرماید: اگر مسلک حق الطاعه را پذیرفتیم، اصلاً قاعده‌ای به نام قبح عقاب بلا بیان نباید داشته باشیم و دیگر مجالی برای این قاعده وجود ندارد؛ برای این که وقتی ملاک، مولویت مولا و حق الطاعه شد، عقل می‌گوید در مواردی که عبد قطع دارد و یا ظن دارد هرچند ظن غیر معتبر و یا شک دارد، این حق الطاعه وجود دارد، از اینها مهم‌تر موردی است که احتمال ضعیف می‌دهد، در این مورد نیز باز حق الطاعه وجود دارد؛ ما اگر ملاک را حق الطاعه دانستیم، طبق این نظریه، خود احتمال منجز تکلیف است، شما اگر احتمال دهید که شارع متعال فلان واجب را بر شما جعل کرده، یا فلان حرام را برای شما جعل کرده، همین احتمال منجز برای تکلیف است.

اما طبق نظریه مشهور، احتمال، شک، و ظن غیر معتبر فایده‌ای ندارد و کفایت نمی‌کند، عقاب در موردی صحیح است که مولا تکلیف خودش را یا از طریق قطعی و یا از راه ظن معتبر به بندگانش رسانده باشد، و در بقیه موارد، عقابی نخواهد بود. بنابراین، طبق مبنا و مسلک حق الطاعه، ما هستیم و مولویت و حق الطاعه، دایره‌اش خیلی وسیع می‌شود؛ تمام موارد قطع، ظن، شک و وهم را در بر می‌گیرد؛ اگر پنج درصد احتمال دهد که شارع فلان عمل را واجب کرده، این احتمال مثل قطع، خودش منجزیت دارد. در این صورت، دیگر مجالی برای قاعده قبح عقاب بلا بیان نمی‌ماند.

انواع مولویت

مرحوم شهید صدر در ادامه می‌فرماید: مولویت سه نوع است:

(1) مولویت ذاتی ؛ که فقط مخصوص خداوند تبارک و تعالی است؛ در این نوع، جعل جاعل راه ندارد. در توضیح هم می‌فرمایند: این ارتباطی به قضیه شکر منعم که متکلمین بیان کرده‌اند، ندارد؛ مولویت به جهت این است که خداوند مالکیت مطلقه دارد؛ منشأ مولویت مولا این نیست که نعمتی به ما داده و ما باید شکر منعم کنیم، بلکه منشأ مولویت ذاتیه، آن مالکیت مطلقه‌ای است که حق تبارک و تعالی دارد. این مالکیت ذاتی خداست و قابلیت جعل ندارد، حتی خود خدا نمی‌تواند این مالکیت را برای خودش جعل کند؛ چرا که در این صورت، باید بگوئیم خداوند این مالکیت را قبلاً نداشته است، و فاقد نمی‌تواند معطی باشد.

نتیجه این می‌شود که اگر قطع پیدا کردیم خداوند تکلیفی را برای ما قرار داده است، از راه مولویت ذات خداوند حجیت قطع را اثبات می‌کنیم و می‌گوئیم «القطع حجة» ؛ چون قطع به یک تکلیف مولاست و مولویت مولا نیز ذاتی است، در نتیجه، حجیت این قطع هم ذاتی می‌شود و قابلیت جعل ندارد؛ شارع نمی‌تواند بگوید قطعی را که در این امور پیدا کرده‌ای، من حجت قرار می‌دهم؛ به عبارت دیگر، می‌فرماید: قطع مربوط به مولویت مولا و تکالیفی که مربوط به خداوند است، حجیتش ذاتی است و قابلیت برای جعل ندارد.

(2) مولویت مجعوله ؛ یعنی مولویتی که خداوند جعل کرده است؛ خداوند نبی و همینطور ائمه معصومین علیهم السلام را اولی بالمؤمنین من انفسهم و مولا کلّ مؤمن قرار داده است، این مولویت مجعوله است. می‌فرمایند: در این مورد، در قطع، جعل راه پیدا می‌کند؛ شارع می‌تواند بفرماید که اگر مکلف قطع پیدا کرد، آن قطع مکلف را من حجت قرار می‌دهم. همچنین می‌تواند بفرماید آن قطع از چه راهی باید حاصل شود. بنابراین، سعه و ضیق این نوع از حجیت بستگی به جعل شارع (جاعل) دارد.

(3) قسم سوم مولویتی است که انسان خودش ایجاد می‌کند؛ شخصی دیگری را مولای خودش قرار می‌دهد، به عنوان مثال زید خودش را اجیر عمرو قرار می‌دهد و می‌گوید هر دستوری که داشته باشی انجام می‌دهم و اطاعت می‌کنم. این مورد نیز از نظر قابلیت داشتن جعل همانند نوع دوم است. این خلاصه کلام شهید صدر رضوان الله تعالی علیه. بعد از این، نوبت به نقد نظریه مرحوم شهید صدر می‌رسد و باید دید که آیا کلام ایشان تام است یا تام نیست؟ و اگر فرمایش ایشان را پذیرفتیم، دیگر مجالی

براي كلام مرحوم اصفهاني باقي نمي ماند. إن شاء الله فردا.